

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

این صد کلمه که صد دانه دُرّ یک دانه است برای خاطر عاطر آن عزیزی که شائق اعتلای
به ذروه معرفت نفس است، از قلم این کمترین: حسن حسن زاده آملی، به رشته نوشتن
درآمده است که اگر مورد پسند افتد او را بسند است.

یک: !!!!!!!!

آن که خود را نشناخت چگونه دیگری را می‌شناسد؟!

دو: !!!!!!!!

آن که از صحیفه نفس خود آگاهی ندارد، از کدام کتاب و رساله طرفی می‌بندد؟!

سه: !!!!!!!!

آن که گوهر ذات خود را تباه کرده است، چه بهره‌ای از زندگی برده است؟!

چهار: !!!!!!!!

آن که خود را فراموش کرده است، از یاد چه چیز خرسند است؟!

پنج: !!!!!!!!

آن که می‌پندارد کاری برتر از خودشناسی و خداشناسی است، چیست؟!

شش: !!!!!!!!

آنکه در صقع ذات خود با تمثالات ملکی همدم و هم سخن نباشد، باید با چه اشباح و خیالات هم دهن
باشد؟!

هفت: !!!!!!!!

آن که خود را برای همیشه درست نساخت، پس به چه کاری پرداخت؟!

هشت: !!!!!!!!

آن که از سیر انفسی به سیر آفاقی نرسیده است، چه چشیده و چه دیده است؟!

نه: !!!!!!!!

آن که می‌انگارد در عوالم امکان، موجودی بزرگتر از انسان است، کدام است؟!

ده: !!!!!!!!

آن که تن آراست و روان آلاست، به چه ارج و بهاست؟!

یازده: !!!!!!!!

آن که معاش مادی را وسیله مقامات معنوی نگیرد، سخت در خطاست.

دوازده: !!!!!!!!

آن که به هر آرمان است، ارزش او همان است.

سیزده: !!!!!!!!

آن که از مرگ می ترسد، از خودش می ترسد.

چهارده: !!!!!!!!

آن که خدای را انکار دارد، منکر وجود خود است.

پانزده: !!!!!!!!

آن که حق معرفت به نفس روزیش شده است، فیلسوف است، چه اینکه فلسفه، معرفت انسان به نفس خود است و معرفت نفس اُمّ حکمت است.

شانزده: !!!!!!!!

آن که در خود فروزرفته است و در بحار ملکوت سیر نکرده است و از دیار جبروت سر در نیاورده است، دیگر سیاحت و سیاحت را چه وزنی نهاده است؟!

هفده: !!!!!!!!

آن که خود را جدولی از دریای بیکران هستی نیافته است، در تحصیل معارف و ارتقای چه می اندیشد؟!

هیجده: !!!!!!!!

آن که خود را متسخّر در تحت تدبیر متفردّ به جبروت نمی یابد، در وحدت صنع صورت شگفتش چه می گوید؟!

نوزده: !!!!!!!!

آن که در وادی مقدّس من کیستم؟ قدم نهاده است، خرواری به خردلی.

بیست: !!!!!!!!

آن که از اعتلای فهم خطاب محمّدی سر باز زده است، خود را به مفت باخته است.

بیست و یک: !!!!!!!!

آن که طبیعتش را بر عقلش حاکم گردانیده است، در محکمۀ هر بخردی محکوم است.

بیست و دو: !!!!!!!!

آن که در اطوار خلقتش نمی اندیشد، سودای او سراسر زیان است.

بیست و سه: !!!!!!!!

آن که خود را زرع و زارع و مزرعۀ خویش نداند، از سعادت جاودانی بازماند.

بیست و چهار: !!!!!!!!

آن که غذا را مسانخ معتذی نیابد، هرزه خوار می گردد، و هرزه خوار هرزه گو و هرزه کار می شود.

بیست و پنج: !!!!!!!!

آن که کشتزارش را وجین نکند، از گیاه هرزه آزار بیند.

بیست و شش: !!!!!!!!

آن که «من عرف نفسه فقد عرف ربه» را درست فهم کند، جمیع مسائل اصیل فلسفی و مطالب قویم حکمت متعالی و حقائق متین عرفانی را از آن استنباط تواند کرد، لذا معرفت نفس را مفتاح خزائن ملکوت فرموده‌اند.

پس برهان شرف این گوهر یگانه، اعنی جوهر نفس، همین مأثور شریف «من عرف» بس است.

بیست و هفت: !!!!!!!!

آن که در کریمه «و لا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۱ و «هَلْ تُؤْتَوْنَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»^۲ و «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا»^۳ و نظائر آنها به خوبی اندیشه کند جزا را موافق اعمال و عقائد می‌یابد.

بیست و هشت: !!!!!!!!

آن که در آیات: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»^۴، «يَوْمَ نَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ»^۵، «مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا»^۶، و اشباه آنها نظری صحیح اندازد، دریابد که انسان شب و روز در مطلق اعمال و احوال خود سازنده خود است، و هرگونه که خود را ساخت همانگونه از این سرا به سرای دیگر رخت برمی‌بندد.

بیست و نه: !!!!!!!!

آن که در کسب علم و حرفه و صنعت خود تأمل کند، درمی‌یابد که فعل او را ظاهری و باطنی است، ظاهر او که قشر است با زمان متصرم است و ناپایدار، و باطن او که لب است ملکه او گردد و متحقق و برقرار، و بدین ملکه مُلک و سلطان و اقتدار بر تصرف در ماده و اِعمال اِعمال خود کند، پس آنگاه آگاه شود که علم و عمل جوهر و انسان سازند.

سی: !!!!!!!!

آن که در علم و عمل دقیق شود، علم را امام عمل و قائم بر آن می‌یابد، چنانکه گوئی:

علم نر باشد و عمل ماده، و مانند آنکه:

آسمان مرد و زمین زن در خرد

1. / .

2. / .

3. / .

4. / .

5. / .

6. / .

هر چه آن انداخت این می‌پرورد

و مانند منی رجل که قوه مؤلده است، و رطوبت مرأه که متولده است، چه آن آسمان است و این زمین، «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، و از این دقت آگاه گردد که علم مشخص روح انسان، و عمل مشخص بدن اوست که نه روح بی بدن است و نه بدن بی روح، این قائم به آن است و آن قائم بر این.

سی و یک: !!!!!!!!

آن که به سر سوره قدر کشف تام محمدی برسد، انسان را صاحب مقام فوق تجرد شناسد، چه این که قرآن مجید بیکران در ليله مبارکه بنیه محمدیه، از غایت فسحت قلب و نهایت شرح صدرش به انزال دفعی فرود آمده است.

سی و دو: !!!!!!!!

آن که در معرفت انسان و قرآن توغل کند، قرآن را صورت کتبی انسان کامل شناسد، و نظام هستی را صورت عینی او یابد.

سی و سه: !!!!!!!!

آن که در صورت علمیه، به درستی تعقل کند هم صورت علمیه را و هم واهب و متهب آن را عاری از ماده و احکام آن می‌یابد.

یعنی اذعان می‌کند که صورت علمیه و وعاء تقرر آن مطلقاً چه مفیض و چه مستفیض، فوق طبیعت و ورای آنند.

سی و چهار: !!!!!!!!

آن که در اعتلای نفس از قوه به فعل بیندیشد که هر چه دانایتر می‌شود برای اخذ معارف قوی‌تر آماده‌تر می‌گردد، پی می‌برد که نفس را رتبت فوق تجرد است.

یعنی علاوه بر مجرد بودنش حدّ یقف ندارد، و به سر اثر گرامی:

«یا من لا تزیده کثرة العطاء الاّ جوداً و کرماً» آگاه می‌گردد.

سی و پنج: !!!!!!!!

آن که خطاب محمدی را درست فهم کند که انسانها برای اغتدای از این سفره الهی دعوت شده‌اند قدر و مرتبت خود را شناسد و در راه استکمالش پویا و جويا گردد.

سی و شش: !!!!!!!!

آن که در حقیقت علم، درست تأمل کند که بصر نفس می‌شود و او را از ظلمت به ضیاء می‌کشاند، آگاه گردد که نور علم، نفس نفس و عین ذات او می‌گردد، و به سر اتحاد علم و عالم و معلوم به حسب

وجود، می‌رسد.

سی و هفت: !!!!!!!!

آن که در آثار صفات و اخلاق انسانها و در احوال و افعال حیوانها دقیق شود، حیوانها را تمثلات ملکات انسانها می‌یابد.

سی و هشت: !!!!!!!!

آن که در کتب مصنفان و مؤلفان فکر کند، آنها را دلیل بر تجرّد و عای علم اعم از واهب و متّهب که نفس است می‌یابد.

سی و نه: !!!!!!!!

آن که خود را ابدی شناخت، فکر ابد می‌کند.

چهل: !!!!!!!!

آن که در طلب دقّت کند، بین طالب و مطلوب مناسبتی می‌یابد، و پی می‌برد که نفس بدون توخّد و تجمّع به کمال انسانی نرسد، و تعلق با تعقل جمع نشود.

حضرت وصیّ امام علی 7 فرموده است: « العارف من عرف نفسه فأعتقها و نزهها عن كل ما يُبعدها»

چهل و یک: !!!!!!!!

آن که در معرفت نفس غور کند، خود را یک شخص ممتد دارای مراتب بیند که هر مرتبه را حکمی خاص است، و در عین حال مرتبه بالا حقیقت مرتبه پایین و پایین رقیقت بالاست. چنانکه بدن مرتبه نازله نفس است، و مع ذلک همه افعال مراتب، از یک هویت‌اند.

چهل و دو: !!!!!!!!

آن که چند روزی کشیک نفس خود بکشد و صادرات و واردات آن را مواظب باشد به درد خود می‌رسد و چاره درمانش می‌کند.

چهل و سه: !!!!!!!!

آن که انسان کامل است، به تعبیر عارف، مبین حقائق اسماء است، فیلسوف گوید:

فیلسوف کامل امام است، که فلسفه، علم به حقائق اشیاء است و اشیاء اسماء عینی‌اند، قرآن کریم

فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۱، «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»^۲

پس قرآن و عرفان و برهان را از یکدیگر جدائی نیست.

1. / .

2. / .

چهل و چهار: !!!!!!!!

آن که خود را زرع و زارع و مزرعه و بذر خود شناخت، بیش از هر چیز به کشت و کشتزارش پرداخت.

چهل و پنج: !!!!!!!!

آن که نفس را بسیط شناخت، او را ابدی یافت، ازیرا که تباهی مر مرکب را است، و جوهر بسیط عقل و عاقل و معقول است.

چهل و شش: !!!!!!!!

آن که در ادله تجرد نفس - اعم از تجرد برزخی، و تجرد تام عقلی، و تجرد اتم فوق تجرد عقلی آن - تدبیر کند، همه را منتج یک نتیجه یابد که نفس جوهر بسیط ابدی است.

چهل و هفت: !!!!!!!!

آن که در تصرف انسانهای کامل در ماده کائنات دقیق شود، معجزات و خوارق عادات را از قوت و قدرت نفوس قدسی آنان باذن الله یابد.

چهل و هشت: !!!!!!!!

آن که در معنی حقیقی سعادت انسان درست نظر کند، پی برد که سعادت نفس انسانی این است که از کمال وجودی خود در عداد جواهر مفارق از ماده قرار گیرد تا در صدور افعالش مانند قوام ذاتش از ماده طبیعی بی نیاز گردد. چنانکه وصی 7 فرمود:

« وَاللّٰهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْرٍ وَ قَذَفْتُ بِهٖ اَرْبَعِيْنَ ذِرَاعًا لَمْ تُحَسِّ بِهٖ اَعْضَائِيْ بِقُوَّةِ جَسَدِيَّةٍ وَلَا حَرَكَهٖ غِذَائِيَّةٍ وَ لٰكِنْ اَيَّدْتُ بِقُوَّةِ مَلَكُوْتِيَّةٍ وَ نَفْسِيْ بِنُوْرِ رَبِّهَا مُسْتَضِيَّةً ».

یعنی سوگند به خداوند، من به قوت جسدی و حرکت غذایی در از خیر برنکنده ام و آن را به چهل ارش به دور نیفکنده ام، چنانکه اعضایم بدان احساس نکرده است، ولكن به قوت ملکوتی و نفسی که به نور ربّ خود مستضیء است بر آن دست یافتم.

و به عبارت دیگر: سوگند به خداوند، من به تأیید قوت ملکوتی و نفسی که به نور ربّ خود مستضیء است، در از خیر برکنده ام و آن را به چهل ارش به دور افکنده ام، چنانکه اعضایم بدان احساس نکرده است، نه به قوت جسدی و حرکت غذایی.

چهل و نه: !!!!!!!!

آن که چند روزی خود را از هرزه خواری و هرزه کاری، و از گزاف و یاوه سرایی، بلکه زیاده گوئی و خلاصه از مشتهیات و تعشقات حیوانی باز بدارد، می بیند که اقتضای تکوینی نفس این است که از

ریاضت، ضیاء و صفاء می‌یابد، و آثار او را نور و بهائی است، پس اگر ریاضت مطابق دستورالعمل انسان ساز، اَعْنَى مَنْطِقِ وَحْيٍ، «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ»^۱ بوده باشد، اقتضای تکوینی نفس به کمال غائی و نهائی خود نائل آید.

پنجاه: !!!!!!!!

آن که در باطن و ظاهر خود تأمل کند، بدین حقیقت می‌رسد که هیچگاه باطن از ظاهر غافل نمی‌شود، حتی نائم در نوم خود و سکران در سکر خود، لذا به اصابت کمترین آذی و ألم بدانها آگاه می‌گردند. پس نفس را مظهر «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»^۲ می‌یابد، و از اینجا زیادت بصیرت حاصل کند که باطن عالم عین حیات و علم و آگاهی است، هیچگاه از ظاهر غافل نمی‌شود، اما ظاهر بر اثر اشتغال به غیرش از باطن غافل می‌گردد.

پنجاه و یک: !!!!!!!!

آن که در رشد خود دقت کند، می‌بیند که او را دو گونه غذا باید: غذائی که مایه پرورش تن اوست و غذائی که مایه پرورش روان اوست، و هر یک را دهانی خاص است. دهان آن، دهان است، و دهان این گوش، نه از غذای تن روان پرورش می‌یابد و فربه می‌شود، و نه از غذای روان تن.

آب مظهر و ظل حیات و علم است، و تن مرتبه نازله نفس و ظل آن است، تن تشنه آب خواهد که ظل حیات است، و روان تشنه علم خواهد که اصل آن است. امام ملک و ملکوت، صادق آل محمد: در تفسیر طعام کریمه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^۳ فرمود: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ».

بنگر که غذای جسم و جان تو چگونه است؟

و بدان که غذا با همه اختلاف انواع و ضروب آن، مظهر صفت بقاء و از سدنه اسم قیوم و با مغذی مسانخ است، و تغذی حب دوام ظهور اسم ظاهر و احکام آن است.

پنجاه و دو: !!!!!!!!

آن که در معرفت نفس دقیق شود، می‌بیند که او را دو قوه نظری و عملی است: قوه نظری را قوه علامه و نیروی بینش گویند، و عملی را قوه عماله و نیروی کنش گویند. این دو قوه به منزلت دو بال نفس‌اند که بدانها به اوج حقائق طیران می‌کند تا به جنه اللقاء و جنت ذات

1. / .

2. / .

3. / .

«و ادخلى جنتى» مى رسد.

رئيس کمالات معتبر در قوه نظرى معرفه الله است، و در قوه عملى طاعه الله. و به حسب مراتب فعلیت این دو قوه، انسان را درجات است.

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^۱

«و لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا»^۲

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۳

کلم طیب ارواح طاهره مؤمنان است و عمل صالح کردار نیکو و معارف عقلیه است که رافع روح طیب است.

پنجاه و سه: !!!!!!!!

آن که گوهر نفس ناطقه اش به نصاب استکمال و ترقی خود رسید، همانطور که اجداث را قبور اجساد مى بیند، اجساد را نیز اجداث نفوس مى یابد، «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ»^۴ چنان که موت ارادى را کمال جوهر حى ناطق، و موت طبیعى را متمم این کمال مى یابد، «من مات فقد قامت قیامته».

پنجاه و چهار: !!!!!!!!

آن که در معرفت نفس به مرحله یقظه قدم نهاد، بسیاری از دانشها را بیش از خواب و خیال ارزش نمى نهد، آن علمى که نور نفس است دیگر است که «العلم نور یقذفه الله فى قلب من یشاء» و آن فضلى که عنوان تعیش است دیگر.

پنجاه و پنج: !!!!!!!!

آن که قدر خود را شناخت، بدن و قوایش را شبکه ی اقتناص علوم، و حباله اصطیاد معارف خود ساخت، چه فعلیت نفس به معارف الهیه و ملکات علمیه و عملیه صالحه است.

پنجاه و شش: !!!!!!!!

آن که معرفت نفس را مراقب معرفت رب گرفته است نسبت قوی را به نفس مانند نسبت ملائکه به رب مى یابد.

پنجاه و هفت: !!!!!!!!

1. / .

2. / .

3. / .

4. / .

آن که در صورت انسانی نسبت به نظام هستی عمیق شود، می‌بیند که اگر صورت انسانی نبود، نه افاضات عقلی بود، و نه استفادات نفسی، و نه سیاسات شرعی.

پنجاه و هشت: !!!!!!!!

آن که در کار نفس و بدن درست اندیشه کند، آن دو را در ایجاب و اعداد متعکس یابد، که از آن سوی ایجاب است و از این سوی اعداد.

پنجاه و نه: !!!!!!!!

آن که به سرشت نفس آگاهی یافت، سرش را به قدس جبروت بدارد، زیرا که می‌داند نفس ناطقه انسانی بس که لطیف است به هر چه روی آورد به صورت آن در می‌آید.

ابن سینا شیوا و رسا گفته است:

«المنصرف بفکره الی قدس الجبروت مستدیماً لشروق نور الحق فی سرّه یخصّ باسم العارف».

شصت: !!!!!!!!

آن که نفس آگاه دارد روی دل را با الله دارد، و فرموده کشاف حقائق، امام به حق ناطق جعفر صادق 7 را که:

«القلب حرم الله فلا تُسکن فی حرم الله غیر الله» حلقه گوش خود کند.

شصت و یک: !!!!!!!!

آن که نفس را بسیط شناخت، می‌داند که:

«تعریف البسائط لا یكون الا بلوازمها» لذا معرفت فکری به بسائط را نشاید، اما معرفت شهودی که فوق معرفت فکری است میسر است.

چنانکه در حکمت متعالیه محقق است که:

«حقیقة الوجود هی عین الهویة الشخصیة لا یمکن تصورها و لا یمکن العلم بها الا بنحو الشهود الحضوری».

شصت و دو: !!!!!!!!

آن که صاحب همت باشد و نفس را از اشتغال بدین نشأه انصراف دهد، گاهی تمثلاتی در لوح نفس خود مشاهده کند، و گاهی حقایقی بی تمثیل دریابد، و از این حالت آگاهی یابد که آنچه به آدمی در حالات نوم و تنویم و غشوه و خوف و احتضار و نظائر آنها روی می‌آورد، هیچیک موضوعیت در روی آوردن تمثلات و ادراکات دیگر ندارد، آنچه که موضوعیت دارد انصراف از نشأه عنصری و اعراض از تعلقات این سوئی است و چون انصراف در بیداری هم روی آورد نتیجه هزاران خواب و احتضار را

می دهد.

شصت و سه: !!!!!!!

آن که در تمثلات نفس تأمل کند، جمیع تمثلاتش را یک نحو ادراکش می یابد که برای شخص او حاصل شده است و دیگری بدان آگاه نیست، چنانکه کریمه «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»^۱ در این حکم حکیم، معیار عدل و میزان قسط است، و عمده آن است که سر لها درست ادراک شود، نظیر کریمه «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۲ که در «للانسان» باید دقت کرد.

وروایاتی که در احوال و اطوار انسان در عوالم عدیده به لفظ تمثل و اشباه آن حقائق را نام می برند، به همین مثبت اند و بازگشت همه به «لها» و «له» به بیان مذکور است.

شصت و چهار: !!!!!!!

آن که در تن و روان خود بیندیشد، خود را یک چیز، دو چیز، بلکه چند چیز یابد: یک چیز به حسب شخصیت، دو چیز یا چند چیز به لحاظ تحلیل عقلی.

یک شخصیت ممتد از فرش تا فوق عرش، که یک انسان طبیعی و مثالی و عقلی و الهی است: طبیعت همیشه سیال است، و صورت او به تجدد امثال محفوظ است، و در حقیقت روح متجسد است، مثال را تجرد برزخی است، و عقل را تجرد تام، و الهی، اینکه هیچ چیز به انفصال و استقلال نازل نشده است بلکه:

«بَيِّدَهُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»^۳

روان گوهری نورانی منزّه از مشاین طبیعت، و معتدلی به حقائق علمیه است. و حقائق علمیه صور فعلیه اند که به کمال رسیده اند و حرکت در آنها راه ندارد و گرنه باید بالقوه باشند و لازم آید که هیچ صورت علمیه ای متحقق نباشد و به فعلیت نرسیده باشد.

پس انسان ثابت سیال است، هم براهین تجرد نفس در وی به قوت خود باقی است، و هم ادله حرکت جوهر طبیعت صورت جسمانیه.

شصت و پنج: !!!!!!!

آن که در آلام و لذات دنیوی که از خارج بدو اصابت می کنند و از انفعالات نفس اند، و نیز در آلام و لذات اخروی که از تمثلات و ادراکات در حال انصراف از این نشأه در نوم یا بیداری به انشاء نفس و واردات داخلی می چشد که از افعال نفس اند، نظر کند بدین حقیقت اذعان کند که لذات و آلام نفس در

1. / .

2. / .

3. / .

این نشأه از مقوله انفعال، و در آن نشأه از مقوله فعل‌اند.

شصت و شش: !!!!!!!!

آن که در نحوه تحصیل معارف خود نظر کند، دریابد که قوای بدنی از حواس ظاهر و باطن، در ابتدای امر، معدّات نفس برای کسب علوم‌اند، و نفس که قویّ شده است از آنها مستغنی گردد، و چه بسا که اشتغال قوی در این هنگام به خارجیات و شواغل حسّی، نفس را از کارش باز بدارد و رهن وی شود، لاجرم نفس را گوهری نورانی قائم به ذات خود می‌یابد، و برای چنین گوهر، ممکن است که جمیع مجردات را بدون آلت ادراک کند.

شصت و هفت: !!!!!!!!

آن که در اختلاف مزجه و نفوس آنها تأمل کند، می‌بیند انسانی غیبی است، یعنی گول است و او را از فکر فائدتی نباشد، و دیگری به قدری ثقافت و حدّات ذهن دارد که غنی است، یعنی از تعلم و تفکر بی‌نیاز است، و بین این دو را مراتب بسیار است.

این غنی دارای روح قدسی و مؤید به روح القدس است، و از او تعبیر به صاحب نفس مکتفی می‌کنند. و چون فیض علی الاطلاق فعلیت محضه است و در فاعلیت تام، و فیض او علی الدوام فائض است، و نفس مکتفی هم در قبول تام است، لذا چنین نفسی مظهر و مصداق تام اسمای تعلیمی و تکوینی:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۱، «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»^۲

و واسطه فیض و امام معصوم است.

شصت و هشت: !!!!!!!!

آن که در مدارک سبعة خود که حواس خمس و خیال و وهم‌اند، حق نظر ادا کند، آنها را ابواب مکاسب خود یابد، پس اگر در تحت تدبیر و فرمان عقل نباشند هفت باب جهنم‌اند. و اگر باشند هشت باب بهشت.

لاجرم هر کس بهشت یا دوزخ خویش است.

شصت و نه: !!!!!!!!

آن که به نعمت مراقبت متنعم است می‌داند، که هر چه مراقبت قوی تر باشد تمثالات و واردات و ادراکات و منامات زلال تر، و عبارات که اخبار برزخی‌اند، رساتر و شیواترند.

گاهی این بی ذوق چیزکی چشیده است که:

«التَّوْحِيدُ ان تَنْسِي غَيْرَ اللَّهِ، مَعْرِفَةُ الْحِكْمَةِ مَتْنِ الْمَعَارِفِ، يَا حَسَنُ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ».

1. / .

2. / .

اما تمثلات چه بسیار.

هفتاد: !!!!!!!!

آن که در انسانها بیندیشد، برتری را در هر کار و در هر جا از آن بیش بیند، و بینش را از دانش بفرونی یابد. آری، هر که بینش و دانش او بیش است از دیگران پیش است. و هرگاه نور دانش با نور کردار شایسته همنشین شود، به شرف «نور علی نور»^۱ مشرف شود و در رتبه مضاعف گردد.

هفتاد و یک: !!!!!!!!

آن که را آه و سوز و گداز که روح و ریحان و جنت نعیم اهل دل است، و راز و نیاز که قره العین عارف است نباشد، پس نشاط و شادی او در چیست؟!

هفتاد و دو: !!!!!!!!

آن که در آثار ملکات علوم و اعمال خود در خواب و بیداری بیندیشد، آنها را مواد صور برزخیه خود بیند، و به سر «النوم اخ الموت» پی برد.

آن صور، قالبهای مثالی اند و به ابدان مکسوب یا مکتسب تعبیر می شوند، مکسوب در صور ملکات حسن که «لها ما کسبت»^۲، مکتسب در قالبهای ملکات قبیح که «علیها ما اکتسبت»^۳ چه افتعال فعلی را به خلاف فطرت از راه احتیال و خدعه انجام دادن است که از آن تعبیر به ناصواب و معصیت و گناه می شود، پس آن مواد به منزلت ارواح، و این صور به مثبت ابدان اند و روح الارواح نفس آدمی است که آن صور، همه از منشئات او و قائم بدویند.

هفتاد و سه: !!!!!!!!

آن که در حل مسائل مشکل، و فتح امور مبهم از قبیل ریاضیات عالی، و صنایع ظریف، بلکه در مطلق شئون احوال و افعال خود التفات نماید، بر وی روشن است که با اضطراب نفس و پریشان خاطری، امری به وقوع نمی پیوندد، آنگاه که نفس از اضطراب به در آمد و اطمینان یافت به مقصود خود نائل می شود، همچنین در سلوک روحانی نفس مضطرب طرفی نمی بندد، و چون مطمئن شد، مطمئن شدن همان و مخاطب به خطاب:

«يا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»^۴ شدن همان. «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۵.

1. / .

2. / .

3. / .

4. / .

5. / .

هفتاد و چهار: !!!!!!!

آن که در جسم و روح خود بیندیشد، هر یک را بدین احوال ششگانه بیابد که آدم اولیاء الله حضرت وصی امام علی 7 زبان داده است:

«انَّ للجِسمِ ستَّةَ احوال: الصَّحَّةُ و المرض و الموت و الحیوة و النَّوم و اليقظة و كذلك الرُّوح فحیوتها علمها، و موتها جهلها، و مرضها شكها، و صحَّتها یقینها، و نومها غفلتها، و یقظتها حفظها».

یعنی جسم را شش حالت است:

تندرستی و بیماری و مرگ و زندگی و خواب و بیداری، همچنین روح را که دانش زندگی، نادانی مرگ، دودلی بیماری، استواری تندرستی، ناآگاهی خواب، و نگهداری بیداری او است.

هفتاد و پنج: !!!!!!!

آن که در منشئات تمثلی نفسانی خود درحال انصراف از شواغل حسی و موانع خارجی بیندیشد، اعتراف کند که نفس چون قوت گیرد مانند نفوس متألّهه، تواند به سلطان کلمه نوری وجودی و امر کن ایجاد خود، اشباح و اشخاصی همانند خود و یا دیگران انشاء کند، و چون مجرد از ماده و احکام آن و محیط و فائق بر آنها است، به چشم برهم زدنی به طی ارض به هر جا خواهد گسیل دارد، و به مواضع مختلف در اطراف و اکناف فرستد، تا به داد مظلومان برسند، و گمشدگان را دریابند، و نفوس مستعده را امداد نمایند، بدین سرّ مقنّع، عارف رومی در دفتر دوم مثنوی ایمانی نموده است که:

شیر مردانند در عالم مدد

آن زمان کافغان مظلومان رسد

بانگ مظلومان ز هر جا بشنوند

آنطرف چون رحمت حق می‌دوند

اشخاص یادشده همه قائم به آن نفس متألّه منشیء آنهایند که قیام فعل به فاعل یعنی معلول به علّت است. در این امر، حدوث اشباح صفحه تلویزیون در آن واحد در مواضع مختلف، تا حدی تنظیم مناسبی است، ولیکن این صنعت است و سایه بی جان، و آن خلقت به اذن الله است و اشخاص حیّ متصرف که در حقیقت از شئون یک نفس متألّه‌اند.

هفتاد و شش: !!!!!!!

آن که از خواب غفلت بیدار شده است، از نامحرمان اعیان از خفتگان و مردگان، دوری گزیند و حیات ابد آرزو کند، و چندان که گرفتار به درد چشم، در یافتن چشم پزشک برآید، او دوصد چندان در جستن زنده زنده کننده.

در اصحاح هشتم انجیل متی آمده است که:

یکی از شاگردان حضرت مسیح 7 بدو گفت: ای آقا! مرا بار ده که نخست بروم پدرم را بخاک سپارم.
بدو فرمود: پیرو من باش، مردگان را بگذار مردگانشان به خاک سپارند. و در شریعت خاتم 6 مردی
انصاری از رسول الله پرسید:

هرگاه جنازه و مجلس عالمی پیش آید کدام یک در نزد تو محبوبتر است تا حاضر شوم؟
فرمود: اگر برای تجهیز و دفن جنازه کسی هست، همانا که حضور مجلس عالم برتر از حضور هزار
جنازه است.

هفتاد و هفت: !!!!!!!!

آن که در حدوث نفس مطالعه دقیق داشته باشد، مبدأ تکون او را قوه طبیعی اعمی جسمانی یابد، قوه ای
که از کثرت و شدت قابلیت فعلیت، کأن از سنخ ماده برتر است، اعمی همان نفس طبیعی را در بدو امر،
حظی از ملکوت و تجرید است.

در اصحاح چهارم انجیل مرقس آمده است که حضرت عیسی پیامبر 7 در ترغیب این که:

نیکی اندک را در ملکوت پاداش بزرگ است، به تمثیل فرموده است:

دانه خردل از هر بذری ریزتر است، و هرگاه کشت شود شاخه‌های بزرگ برآورد که پرندگان آسمان در
سایه آن بسر آورند.

نقطه نطفه هم دانه‌ای است که بالقوه شجره طوبی و سدره المنتهی می‌شود، یعنی این قوه جسمانی بالفعل
مفارق عقلی بالقوه است که به حرکت در جوهر و تبدل ذات و استکمال وجودیش در تحت تدبیر
ملکوت، مفارق روحانی ابدی گردد.

بدان لحاظ که کمال جسم است، به تازی نفس گویند و به پارسی جان، و چون بیالد و نیرو گیرد و
تجرّد یابد به پارسی روان خوانند، چنانکه مخرج او را از نقص به کمال روان بخش، پس جان در تحت
تدبیر ملکوت از خاک روید و بالیدن گیرد تا روان شود که:

«وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا»¹

و با این که روان است به اضافت با تن، جان است و تن مرتبه نازل آن است که نه جان بی تن است و
نه تن بی جان و به قلم شیوای بابا افضل شیرین بیان در مناسبت تن با جان:

تن و جان به هم تمام و کاملند و از هم جدا نیستند، تن و جان به هم تن است،

«و جان و تن به هم جان است. تن را چون به چشم حقیقت بینی جان باشد، و جان را چون به چشم
اضافت بینی تن باشد و در جمله محسوسات و معقولات و متقابلات چنین می‌دان.»

پس انسان عبارت از بنیت جسمانی تنها نیست، و نیز عبارت از روح تنها نیست، و مرکب از جسم و جان به ترکیب انضمامی نیست، بلکه انسان حقیقت واحدی است که بدنش مرتبه نازله اوست و یک هویت و شخصیت است و در حقیقت همانی است که به من و أنا و مانند آنها بدان اشارت و تعبیر می‌کنند.

«الذی أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ»^۱

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ»^۲

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۳

همین خلق شده از سلاله طین و ماء مهین و حمأ مسنون متدرجاً به جائی رسید که «ثم انشأناه خلقاً آخر»، انشاء ایجاد جدید است که احداث امر دیگری است، یعنی همان موجود زمینی آسمانی گشته است، و همان مادی سابق انسان شده است.

هفتاد و هشت: !!!!!!!!

آن که در خوراک مادی خود درایت بکار دارد، داند که: بطنه مضاد فطنه است و بلاهت زاید و فتنه بیار آرد.

هفتاد و نه: !!!!!!!!

آن که با یاد خدا همدم نیست، آدم نیست.

هشتاد: !!!!!!!!

آن که به سیر معنوی خود توجه کند، یابد که: شهود طلعت سعادت و ارتقای به جنّت قرب و لقاء و مکاشفات انسانی مراهل همت و استقامت راست، نه صاحب حال موقت را که نصاب نصیب او قیل و قال است.

هشتاد و یک: !!!!!!!!

آن که را تسلیک نفس به دشت و دمن حضیره قدس است، با حفره لای و لجن طبیعت چه انس است؟!

هشتاد و دو: !!!!!!!!

1. / .

2. / .

3. / .

آن که در خواسته هایش دقت کند، مطلقاً به کمال رسیده را خواهد، که شیء تا به کمالش نرسد خواهان ندارد، پس چگونه درباره خود می خواهد ناقص و خام بماند.

هشتاد و سه: !!!!!!!!

آن که در کار حواس و عقل بیندیشد هر یک را جاسوسی در حفظ و بقای شخص می یابد، مثلاً شخص غذا می خواهد، باصره دیدبانی می کند و تمیز میان غذا و جز آن می دهد، با بار دادن باصره، همین که دست بدان رسید لامسه بار نمی دهد که داغ است، غذای دیگر را بار داده است که معتدل است، تا خواهد به دهان برساند جاسوس دیگر به نام شامه دربان است و اجازه نمی دهد که بدبو است، غذای دیگر را اجازه داده است که بوی مناسب دارد، تا به دهان گذاشت در آنجا جاسوس دیگر به نام ذائقه نشسته است، و اجازه نمی دهد که بسیار تلخ است، غذای دیگر را اجازه داد که شایسته است، اگر حیوان باشد می خورد، اما اگر انسان باشد یک جاسوس دیگر غیبی به نام عقل دارد و می گوید:

هیچ یک از آن جاسوسها در کار خود خیانت نکرده اند که اجازه داده اند، این غذا برای تن گوارا است، و لکن تو انسانی، شیئیت تو صورت فعلیتی و حقیقتی به نام روح است که این کالبد سایه ای از آن است، و این جواسیس همه سدنه او و از شئون اویند، این غذا شبهه ناک است، غصبی است، مال یتیم است، زنهار و دو صد زنهار نخور که برای روحت ناگوار است، این غذای حرام با آن چنان کند که هزاران بار به توان هزاران بار بدتر از خوراک نامناسب با تن.

هشتاد و چهار: !!!!!!!!

آن که در اعضاء و جوارح آشکار و پنهانش به خوبی عمیق و دقیق شود و به ویژه اگر در علم شریف تشریح دست داشته باشد، هر یک را با صنمی پیراسته، و اندازه ای بایسته، و شکلی شایسته، و زیبایی ای دل خواسته، و نظمی آراسته به شگفتی تمام تماشا می کند، و به یقین اذعان می نماید به از آن که هستند تصور شدنی نیست.

آنگاه هر فعلی از افعال خود را به قوه ای خاص و عضوی به خصوص اسناد دهد. و گاهی در مقام اسناد بدانها اشارت کند که مثلاً:

با این دو دیده ام و شنیده ام، و دست بر چشم و گوش خود نهاد، و در عین حال با اندک التفاتی اعتراف کند که هیچیک در فعل خود استقلال وجودی ندارد، چنان که مرده ای را می نگرد که همه اندام او به جای خوداند ولی آثار زنده ندارند، بلکه پس از چندی از یکدیگر گسیخته شوند و زیبایی خود را از دست دهند و تباه گردند، به حدی که آن پیکر سبب انس و الفت، حال موجب خوف و نفرت شده است.

لذا ایجاد افعال و آثار را از دیگری یابد، و میان ایجاد و اسناد فرق گذارد که ایجاد از گوهری به نام نفس و روح است و اسناد به قوی و اعضاء. و کثرتش را به یک وحدت استوار، و در فعل به اختیار

یابد، نه کثرتی که یکی جابر، و دیگران مجبورند، بلکه یکی رب و دیگران مربوبند. و نه کثرتی که هر یک متفرد در افعال و ممتاز و منحاز از دیگری به استقلال است بلکه یکی مطلق و دیگران مقید و شئون اویند.

و نه وحدتی که منکر کثرت و مجالی و مظاهر نفس شود، ازیرا که ربّ بی مظاهر را معنی نبود. لاجرم وجود قوی و اعضاء را به لغو و فضول نسبت نکند بلکه حق داند و با نبودن یکی از آنها نفس را در کارش مختل یابد، اما وحدت در کثرت و کثرت در وحدت بیند: وحدتی قاهر و محیط و کثرتی مقهور و محاط.

پس سفری از خود به نظام احسن هستی کند، و به توحید حقیقی قرآنی که غایت آمال عارفان است رسد، و به لطیفه «بحول الله و قوته» در مقام ایجاد، و «اقوم و اعد» در مرتبت اسناد پی برد. و از اینجا جبری را به افراط، و تفویضی را به تفریط ژاژخای یابد، و حکم عدل امر بین الامرین را بر جان و دل نشاند، و به حق بودن کلمات نوری وجودی و قیام آنها به رب مطلق و معیت قیومیّه ربّ مطلق بر آنها آگاه گردد، و به سرّ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱

واقف، و به معرفت اثر بسیار بسیار نفیس:

«من عرف نفسه عرف ربّه»، عارف شود.

هشتاد و پنج: !!!!!!!

آن که خود را دوست دارد، دیگر آفریده ها را دوست دارد که همه برای او در کارند.

هشتاد و شش: !!!!!!!

آن که برای خدا یک چله کشیک نفس کشد، چشمه های دانش از دلش بر زبانش آشکار گردد.

چنانکه خواجه عالم 6 فرموده است:

«من أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَي لِسَانِهِ».

هشتاد و هفت: !!!!!!!

آن که خود را جدولی از دریای بیکران هستی شناخت، دریابد که با همه موجودات مرتبط است، و از این جدول باید بدانها برسد.

ما جدولی از بحر وجودیم، همه

ما دفتری از غیب و شهودیم، همه

ما مظهر واجب الوجودیم، همه

افسوس که در جهل غنودیم، همه^۱

هشتاد و هشت: !!!!!!!!

آن که در گوهر نفس خود، ساعتی به فکرت بنشیند، دریابد که اگر خود او آن را به تباهی نکشاند هیچکس نتواند آن را تباه کند.

و آنچه که او را از تباهی باز می‌دارد دانش بایسته و کردار شایسته است که دانش آب حیات ارواح است چنانکه آب مایه حیات اشباح است.

هشتاد و نه: !!!!!!!!

آن که در انسان تمام و ناتمام اندیشد، دریابد که:

بود مرد تمامی آنکه از تنها نشد تنها

به تنهایی بود تنها و با تنها بود تنها^۲

نود: !!!!!!!!

آن که در مباحث حواس خمس کتب حکمی دقت کند، دریابد که همه آن مطالب سنگین و سهمگین به خصوص ابصار که از همه دشوارتر است، اختصاص به یک نشأت ابتدائی طبیعی انسان دارد، چه این که در رؤیای منامی همه آنها در کارند با این که هیچ یک از شرایط احساس دخالت ندارد.

حال اگر از عالم خواب هم بالاتر برود دریابد که گوهر نفس به وجود احدی یکپارچه حیات و نور و علم و سمع و بصر و سائر ادراکها است.

و از آن هم بالاتر در سنخیت نفس مفاض با عقل مفیض و مُخرج نفس از نقص به کمال، عقل را به وجود احدی یکپارچه حیات و نور و علم و سمع و بصر یابد.

و سپس به «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ»^۳

رسد و دریابد که اسماء حسنی و صفات علیایش به وجود احدی عین ذات صمدی اویند و فقط تغایر مفهومی دارند آنگاه بسیاری از افعال و آثار خود را به همین مثبت در هر نشأه به حکم همان نشأه ارتقاء دهد و در تطابق کونین نتایج بدست آورد.

نود و یک: !!!!!!!!

آن که در خود درست اندیشد دریابد که بود او نابود شدنی نیست، هر چند او را اطوار وجودی است، چه این که شأنی از وجود صمدی است و به تعبیر فلسفی معلول قائم به علت تامه خود است که حق مطلق و وجود صمد است، و نافی باید نخست نفی علت کند و آن یا عدم است یا وجود، عدم که بطلان محض و هیچ است و وجود که واجب بالذات است علاوه این که شیء، نافی ذات خود نیست.

1.

2.

3.

فناى صحف عرفانى عبارت از رفع تعينات و اسقاط اضافات است و نيست شدن خلق بعد از هستى بتعبير موت در روايات كنايه از فناى سافل در عالى است، لذا در سلسله طولى صعودى موت عالى متأخر از موت سافل است.

نود و دو: !!!!!!!

آن را که درد نيست، مرد نيست.

نود و سه: !!!!!!!

آن که در تشخيص وجودى خود تفکر نمايد، ادراکات تمام قواى خود را عقلانى يابد، که از آن تعبير به ادراک نطقى نيز مى شود، زيرا خصيصه اى که انسان بدان بر همه موجودات مزيت دارد داشتن نفس ناطقه است که عاقله است و نفس به تنهائى همه قوى و عقل سلطان قوى است، پس صفت نطق و عقل در همه آنها منسحب است و به تعبير عطر آگين شيخ در سوم چهارم نفس شفاء:

«إِنَّ نَورَ النَّطْقِ كَأَنَّهُ فَائِضٌ سَائِحٌ عَلَى هَذِهِ الْقَوَى».

پس لمس انسان لمسى نطقى و عقلى است و هکذا ديگر قوى که همه بر صفت سلطانشانند و کأن هر يك عقل متنزل اند.

چنان که رئيس قواى حيوانات وهم است و از آن مرتبه بالاتر نمى روند و تمام ادراکاتشان وهمى است و کأن هر يك از قواى حيوان وهم متنزل است.

لذا انسان از ادراکات حواس خود که همه عقلانى اند به کشف مجهولات پى برد و از ظاهر به باطن آنها که عالم قدس انوار علوم و عقول و ديار ملکوت مفارقات و مرسلات و خزائن حقائق است سفر کند به خلاف حيوان که از محسوسات بدر نمى رود.

بدین سبب انسانهاى که وهم در آنها رسوخ کرده است و نقيع شده است و رهزن عقل گرديده است در حدّ حسّ و حکم حيوانى مانده اند و از منزل محسوسات بدر نرفته اند.

نود و چهار: !!!!!!!

آن که لااقل در صنعت يك چاقو، عقل خود را بکار برد که تيغه و دسته آن هر يك به وفق ديگرى ساخته شده است، اذعان کند که نظام هستى را حيات و علم و قدرت و تدبير و اراده، اداره مى کند که از هر نوع يکى مذکر و يکى مؤنث به وفق يکديگر آفريده است. و گر نه نترون و پرتون چه دانند که اين و آن بدین خلقت شگفت جفت موافق يکديگر ساخته شوند.

نود و پنج: !!!!!!!

آن که در منزل يقظه قدم نهاد و عارف به منطق وحى است، براى او شايسته است يك دوره قرآن کریم را به دقت به اين عنوان قرائت کند.

اسمائى را که پروردگار متعال بدانها خوشتن را وصف مى فرمايد، و نيز آنچه را ملائکه او را بدانها نداء

می‌کنند و نیز دعای انبیاء و اولیاء را که خداوند سبحان در پیش آمد شدائد اوضاع و احوال آنان از زبانشان نقل فرموده است که در آن شدائد احوال و اوضاع خدای تعالی را به اسمی خاص و دعائی مخصوص خوانده‌اند انتخاب کند.

چه اینکه نمونه آن شدائد احوال برای دیگران به فراخور قابلیت و شرائط زمانه و روزگار آنان پیش می‌آید، و کأن هر یک از آن اشخاص و حالات عنوان نوعی دارد که در هر کوره و دوره و در هر عصر و زمان در دیگران طوری ظهور و بروز می‌نماید، این کس نیز در پیش آمدهای زندگی خود که مشابه با آن حالات است خداوند را بدان اسم و دعا و ذکر و مناجات بخواند و آن را وسیلت نجات و سعادت خود قرار دهد، چنانکه از تدبّر و غور در بسیاری از آیات، و تأمل و دقت در بسیاری از روایات حتّ و تحریص بدین دستورالعمل استفاده می‌شود، و رساله "نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور" ما را در این مطلب اهم، اهمیّت بسزا است.

مثلاً چون انسان یونسی مشرب شده است خدای جلّ جلاله را به ذکر یونسی بخواند که:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۱

و چون ایوبی مشهد شده است حق تعالی را به ندای ایوبی نداء کند که:

«رَبِّ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۲

و علی هذا القیاس.

نود و شش: !!!!!!!!

آن که در تعیش خود بیندیشد، ابنای نوع خود را در خدمت خود بیند، پس دور از انصاف است که او نیز عضو فعّالی از پیکر اجتماع نباشد و بدان خدمت نکند که ناچار باید بار خود را بر دوش دیگران نهد، و کَلِّ بر آنان باشد و «شَرُّ النَّاسِ كُلِّ النَّاسِ» را نادیده بگیرد.

نود و هفت: !!!!!!!!

آن که در احوال والدین نسبت به اولاد تأمل کند می‌بیند آنچه که از پدر و مادر در حقّ فرزند است رحمت است، و پیش آمدن خشم بر وی بر اثر گستاخی فرزند و نافرمانی اوست.

از اینجا به معنی «یا من سبقت رحمته غضبه» پی برد، و خود را مظهر این اسم شریف بیند، و به اصیل بودن جنّت و طاری بودن جهنم آگاه شود.

نود و هشت: !!!!!!!!

آن که در قرآن و انسان تعقل کند، قرآن را سفرهٔ پر نعمت رحمت رحیمه الهی، و وقف خاص انسان

1. / .

2. / .

یابد، هم آن را بی پایان یابد که کتاب الله است.

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ»^۱

و هم این را که حدّ یقف برای او نبود، چنان سفره برای چنین کسی گسترده است.

قرآن حروف آن اسرار، کلمات آن جوامع کلم، آیات آن خزائن، سوره‌های آن مدائن حکم، مدخل آن باب رحمت «بسم الله الرحمن الرحيم»، وقف خاص مخلوق «فی احسن تقویم»، واقف آن رحمن و موقوف علیه آن انسان است.

و با توجه بدین که علم و عمل انسان سازند و جزاء نفس عمل است و صورت هرانسان در آخرت نتیجه عمل و غایت فعل او در دنیا است، به سرگفتار قرآن و نبی و وصی رسد که:

«یس و القرآن الحکیم، انا مدینة الحکمة و هی الجنة و انت یا علیّ بابها، انّ درجات الجنة علی عدد آیات القرآن فاذا کان یوم القیامة یقال لقاریء القرآن إقرء و إرق».

قرآن حکیم است و آیات او حکمت است و حکمت بهشت است و درجات بهشت به عدد آیات قرآنند و جانی که حکمت اندوخته است شهر بهشت است و ولایت در این شهر.

آری ولایت در بهشت است، ولایت زبان قرآن است، ولایت معیار و مکیال انسان سنج است، و میزان تقویم و تقدیر ارزش انسانها است.

پس هر کس صحیفه وجود خود را مطالعه کند که تا چه پایه قرآن است یعنی مدینه حکمت و شهر بهشت است.

رساله "قرآن و انسان" ما را در این نکته علیا، رتبه والاست.

نود و نه: !!!!!!!

آن که در ارتباط بی تکلیف و بی قیاس خود با پروردگارش درست بیندیشد، دریابد که صلوة سبب مشاهده است و مشاهده محبوب قرءه عین محب است، لذا رسول الله 6 فرمود: «جعلت قرءه عینی فی الصلوة».

زیرا که صلوة مناجات بین حق تعالی و عبد اوست، و چون صلوة مناجات است ذکر حق است، و ذاکر حق همنشین حق است و حق جلیس اوست، و کسی که جلیس ذاکر خود است او را می بیند و الا جلیس او نیست، لذا وصی 7 فرمود:

« لم اعبد ربّاً لم اره».

پس صلوة مشاهده و رؤیت است، یعنی مشاهده عیانی روحانی و شهود روحی در مقام جمعی است، و رؤیت عینی در مظاهر فرقی است.

به عبارت اخصر: مشاهده در مقام جمعی است، و رؤیت در مظاهر فرقی. پس اگر مصلی صاحب بصر و عرفان نباشد که نداند حقّ تعالی برای هر چیز و از هر چیز متجلی است، حق را نمی‌بیند.

صد: !!!!!!!

آن که در ارزش تکوینی انسان تعقل کند، او را مکیال هر چیز و میزان قدر و قیمت آن داند، یعنی علم و حس انسانی را معیار معلومات و محسوسات یابد، و ارزش هر موجود را به وجود انسان و بهره بردن وی از آن و به تمدن جامعه انسانی وابسته بیند.

این انسان است که در جمیع موجودات و در همه عوالم و مراتب سیر علمی می‌نماید، و وی را مقام وقوف نیست و به هر رتبه و درجه ای که رسیده است در آن مرتبه توقف نمی‌کند، و به مرحله بالاتر عروج می‌یابد، و متصف به صفات کمالیه جمیع موجودات می‌گردد، و بر همه تسلط می‌یابد، و به حقیقه الحقائق که حیات مطلق و جمال و جلال مطلق است می‌رسد، و به اذن او که اذن فعلی و اتصاف کمالات وجودی است، می‌تواند در ماده کائنات تصرف کند و ربّ انسانی شود و خلیفه الله گردد و کار خدائی کند.

والسلام